یادداشت

دختران ایران در آستانه بزرگ‌ترین دوئل تاریخ

در اردن، با رؤیا

زهره فلاح‌زاده

هر وقت پای فوتبال زنان ایران به میان آمده، قصه‌ای از زخم و صبر و امید با هم گره خورده. تیمی که همیشه در حاشیه بود، همیشه پشت پرده، همیشه با کمترین سهم از امکانات اما هر بار همین تیم، از دل خاکستر، داستانی نوشت که همه را حیرت‌زده کرد.

حالا دوباره همان داستان در حال تکرار است؛ این بار در امان، شهری که طعم تلخ شکست از زنان ایران را هنوز فراموش نکرده. جایی که قرار است ملی‌پوشان ما با کمترین آمادگی و بیشترین تردید، دوباره برای یک رویا بجنگند: صعود به جام ملت‌های آسیا ۲۰۲۶ در استرالیا.

اگر مردان فوتسال و فوتبال ایران، سال‌هاست بلیت جام ملت‌ها را رزرو شده می‌دانند، برای زنان فوتبال، هر تورنمنت، یک جنگ واقعی است. از همان سال‌های دور، از ۱۹۷۵ تا ۲۰۰۸، حتی مجوز ورود به رقابت‌ها را هم نداشتند. بعد، با هزار اما و اگر، قدم به قدم پیش رفتند تا سرانجام در دوره قبل، با بردی شجاعانه در ضربات پنالتی برابر اردن، قفل لعنتی صعود را شکستند و به جام ملت‌ها رسیدند.

این روزها، تیم ملی زنان ایران اصلاً در وضعیت خوبی نیست. تمرینات نصفه و نیمه، لغو اردوها، از دست رفتن فیفادی‌ها و البته مصدومیت ستاره‌هایی مثل عارفه سیدکاظمی، هاجر دباغی و مونا حمودی، همه و همه مثل یک کمربند، راه تیم را احاطه کرده.

اما مگر این اولین بار است که فوتبال زنان ایران با دست خالی به میدان می‌رود؟ نه! هر بار همین بوده: کمبود بودجه، زمین تمرین فرسوده، لباس‌های بی‌کیفیت، امکانات پزشکی حداقلی. اما این دخترها یاد گرفته‌اند چطور وسط همه این کمبودها، به میدان بروند و بجنگند.

در مقدماتی امسال، ایران با اردن، لبنان، سنگاپور و بوتان هم‌گروه است. فقط یک تیم به جام ملت‌ها می‌رسد و همه نگاه‌ها به اردن دوخته شده؛ تیمی که در خاک خودش می‌خواهد انتقام بگیرد. اردن همان تیمی است که بارها ما را شکست داده، همان‌قدر که شکست خورده. حالا با امتیاز میزبانی، انگیزه مضاعف دارد. تقابل روز شنبه ۲۸ تیر، شاید مهم‌ترین نبرد تاریخ فوتبال زنان ایران باشد؛ یک فینال زودرس، یک دوئل حیثیتی.

مرضیه جعفری، زنی که در لیگ باشگاهی ثابت کرده جسارت و قدرت مدیریت دارد، حالا به بزرگ‌ترین آزمون دوران مربیگری‌اش رسیده. او می‌خواهد از تمام خاکستری که دور این تیم پیچیده، ققنوسی بسازد برای پرواز به استرالیا.

تیم ملی زنان ایران هیچ‌وقت تیم آماده‌ای نبوده اما همیشه در لحظات حساس، کاری کرده که هیچ کس باور نمی‌کرد. مثل همان شب عجیب در امان، وقتی بعد از تساوی، در پنالتی‌ها ایستادند و طلسم را شکستند.

این بار، کار سخت‌تر از همیشه است. رقبا بیدارتر شده‌اند، اردن زخم خورده، لبنان و سنگاپور جاه‌طلب و بوتان هرچند روی کاغذ ضعیف است اما در این سطح از مسابقات، هیچ حریفی ساده نیست.

برنامه بازی‌ها دقیقاً مثل یک فیلم مهیج است: شروع با سنگاپور در ۱۹ تیر، بعد بوتان، بعد لبنان و در آخر، همان دوئل مهم با اردن. هر بازی یک فینال است. هر گل، حکم نفس تازه برای زنده ماندن رویاها را دارد.

برای ما که از «همیشه محروم‌ها» بودیم، این مسابقات فقط یک انتخابی ساده نیست. هر قدم، یک مبارزه نمادین با تمام موانعی است که سال‌ها روی سر فوتبال زنان ایران سایه انداخته‌اند. از نگاه‌های سنگین تا انگشت‌های اتهام، از سر و صداهای بی‌رحم رسانه‌ای تا وعده‌های نیم‌بند مسؤولان.

این تیم، تیمی است که هیچ چیزش شبیه تیم‌های ملی پرزرق‌وبرق نیست اما همان تیمی است که بیش از هر تیم دیگری شایسته ایستادن روی سکوی افتخار است.

حالا دوباره در امان، همان جغرافیای تلخ و شیرین، همان جایی که نخستین جشن تاریخی را برپا کردیم، فرصت دیگری فراهم شده تا یک رویا دوباره زنده شود. شاید این دخترها آماده‌ترین تیم تاریخ نباشند اما مطمئناً جسورترین هستند.

این بار هم مثل همیشه، همه چیز علیه آنهاست ولی دقیقاً همین‌جاست که فوتبال زنان ایران معنا پیدا می‌کند: برخاستن وقتی هیچ کس فکرش را هم نمی‌کند، ایستادن وقتی هیچ کس انتظار ندارد.

دختران ایران در امان با یک رویا قدم برمی‌دارند؛ رویایی که شاید در زمین حریف، جشن صعودش برپا شود. این همان قصه‌ای است که از دل کوچه‌ها و حیاط مدرسه‌ها آغاز شد و حالا در آستانه نوشتن یک حماسه دیگر است. قصه‌ای از جنس جسارت، امید و تاریخ‌سازی.

خبر

شهادت ۲ ورزشکار رزمی دیگر تأیید شد

در پی حملات رژیم صهیونیستی به خاک کشورمان، شهادت ورزشکاران رزمی رشته‌های جودو و کیک‌بوکسینگ تأیید شد.

به گزارش فارس، دکتر «سیدمحمدرضا صدیقی‌صابر» دانشمند هسته‌ای، جودوکار باسابقه و فعال علمی، در جریان حمله سوم تیر رژیم صهیونیستی به مناطق مسکونی به همراه اعضای خانواده‌اش به شهادت رسید. وی سال‌ها در رده‌های مختلف جودو فعالیت داشت و از چهره‌های متعهد و اخلاق‌مدار این رشته محسوب می‌شد.

سرباز وظیفه شهید «مهدی فروتن» از ورزشکاران رشته کیک‌بوکسینگ و شوت‌فایتینگ از نیروهای جمعی پدافند هوایی دزفول، اهل بهارستان استان تهران نیز حین انجام وظیفه در پایگاه شکاری ۴ دزفول، بر اثر بمباران هوایی دشمن صهیونیست، به شهادت رسید.

تغییرات محسوس تیم ملی والیبال ایران زیر نظر پیاتزا

میلاد در بلگراد

علی اکبری

والیبال ایران که گویی به خواب زمستانی رفته بود، در بلگراد دوباره ما را به یاد روزهای طلایی‌اش انداخت؛ روزهایی که سرویس‌ها مثل شهاب بر زمین حریف می‌نشست و دیوار دفاعی مثل یک قلعه تسخیرناپذیر بود. ایران مقابل آرژانتین ایستاد، نه فقط برای بردن یک بازی، بلکه برای یادآوری غروری که مدتی در غبار فراموشی گم شده بود.

روبرتو پیاتزا، مرد آرام و در عین حال پرشور نیمکت ایران، این بار شطرنجی دقیق چید. بازیکنانش را با جملاتی ساده اما کاریزماتیک بیدار کرد: «برای این پیراهن، برای این مردم، برای افتخار!» و همان شد که باید می‌شد: ست اول، قدرت‌نمایی محض. توپ‌های سرعتی، پاس‌های دقیق و حمله‌هایی که دفاع آرژانتین را مثل برگ خزان بر زمین ریخت.

اما هیچ پیروزی بزرگی بدون زخم به دست نمی‌آید. ست دوم، شاگردان مارسلو مندز از لاک دفاعی خارج شدند. ضعف لحظه‌ای ایران، اشتباهات کوچک و بی‌رحمی آرژانتینی‌ها، نتیجه را برابر کرد. سالن برای لحظه‌ای در سکوت فرو رفت، نگاه‌ها سرد و تردیدآلود. درست همان جا بود که روحِ تیمی ایران زنده شد.

پیاتزا دوباره ترکیب را دستکاری کرد، جوان‌ها را وارد میدان کرد، تجربه و شور را مخلوط کرد. ست‌های سوم و چهارم، صحنه بازگشت به اوج بود. هر دفاع موفق، هر امتیاز، هر فریاد شادی، شبیه شلیک گلوله در شب بی‌صدا بود. آنها می‌جنگیدند نه فقط با حریف، بلکه با شبح شکست‌های گذشته.

در پایان، وقتی سوت آخر کشیده شد، ایران نه فقط یک بازی، بلکه بخش مهمی از هویت خود را پس گرفت. تماشاگران در سالن و میلیون‌ها ایرانی پشت صفحه‌ها، دوباره ایستادند، دوباره نفس کشیدند، دوباره ایمان آوردند.

این پیروزی مقابل آرژانتین قدرتمند، یک برد ساده نبود؛ نقشه راهی بود برای آینده، مشتی محکم بر شایعه‌ها و ناامیدی‌ها. حالا ایران به سوی مراحل پایانی لیگ ملت‌ها پیش می‌رود، با اعتمادبه‌نفسی که سال‌ها دنبالش می‌گشت. شاید نتیجه فردا نامعلوم باشد اما در این شب، بلگراد پایتخت افتخار ما بود.

■ جراحی بزرگ در قلب بلگراد

وقتی پیاتزا برای نخستین بار وارد تهران شد، چشم‌هایش پر از سوال بود؛ مردی آرام، خوش‌پوش و شیک، با نگاهی که انگار هزار داستان ناتمام در آن پنهان شده. هیچ‌کس تصور نمی‌کرد همین مرد خونسرد، قرار است بزودی والیبال ایران را از خاکستر ناکامی‌ها بیرون بکشد و دوباره زنده کند.

بازی با آرژانتین در بلگراد، از همان ابتدا بوی نبردی بزرگ می‌داد. آرژانتین، تیمی با دستانی پر از مدال و ذهنی پر از ترفند، روبه‌روی ایران ایستاده بود اما ایرانِ پیاتزا، ایران جدید، آمده بود یادآوری کند دیگر آن تیم خستَه و متزلزل نیست.

ست اول، ایران مثل یک تیم اروپایی کامل و دقیق ظاهر شد. سرویس‌های کوبنده، پاس‌های ظریف و دفاع‌هایی که هر کدام شبیه سیلی محکمی بر صورت آرژانتین بود. بازی را بردیم، ساده و بی‌رحمانه اما در ست دوم، آرژانتین دست به کار شد. مارسلو مندز، سرمربی‌ای که بلد است چطور نقشه حریف را بخواند، تیمش را احیا کرد. سرویس‌های قوی‌تر، دریافت‌های دقیق‌تر و جنگ روانی بی‌امان. ایران لغزید و ست دوم را از دست داد.

در همین نقطه بود که پیاتزا وارد داستان شد؛ نه به عنوان یک مربی عادی، بلکه به عنوان یک جراح. جراحی که می‌داند کجا باید تیغ بزند، حتی اگر خون بیاید. ناگهان تصمیمی گرفت که هر کسی را متعجب کرد: پوریا حسین‌خانزاده، یکی از آماده‌ترین مهره‌های تیم، از زمین بیرون رفت و علی حق‌پرست جوان جای او را گرفت. شاید خیلی‌ها پشت تلویزیون، این حرکت را دیوانگی محض دانستند اما اینجا، در دنیای پیاتزا، منطق با شجاعت تعریف می‌شود.

حق‌پرست با ورودش، یک تندباد واقعی به پا کرد. سرویس‌های پرسرعت، حمله‌های بدون ترس و دریافت‌هایی که همه را حیرت‌زده کرد. او جریان بازی را عوض کرد. ایران دوباره زنده شد، سالن بلگراد دوباره مال ما شد. ست‌های سوم و چهارم را با اقتدار بردیم، مثل شکارچی‌ای که آهو را در یک قدمی تله می‌بیند و با آرامش تمام، تیر را شلیک می‌کند.

اما ماجرا به همین‌جا ختم نشد. پیاتزا باز هم دست به کار شد. جواد کریمی و بردیا سعادت وارد شدند، به جای عرشیا به‌نژاد و امین اسماعیل‌نژاد. این تعویض‌ها، ترکیب تیم را شبیه یک موج بی‌امان کرد. موجی که هر چه جلوتر می‌رفت، دیوار دفاعی آرژانتین را فرسوده‌تر می‌کرد. ایران نه‌تنها در حمله، بلکه در دفاع و حتی در جنگ روانی، یک قدم جلوتر بود.

در هر امتیاز، فریاد بازیکنان ایرانی شبیه فریاد آزادی بود. انگار همه آمده بودند برای تسویه‌حساب با همه شکست‌های تلخ این سال‌ها. هر توپ برگشتی، هر دفاع، هر اسپک، به ما یادآوری می‌کرد والیبال فقط یک ورزش نیست؛ یک انقلاب است، یک بیانیه علیه فراموشی.

پیاتزا در این بازی، نه‌تنها یک مربی، بلکه یک رئیس واقعی بود. او از بازیکنانش قهرمان ساخت.

او کاری کرد حتی نیمکت‌نشین‌ها هم احساس کنند هر لحظه می‌توانند نقش اصلی را بازی کنند. پیاتزا ساختار ذهنی تیم را تغییر داد؛ از تیمی محتاط و مردد، به تیمی مهاجم، حریص و بی‌باک.

وقتی سوت پایان به صدا درآمد، ایران فقط یک برد کسب نکرد. ما بخشی از شخصیت گمشده‌مان را پس گرفتیم. تماشاگران ایرانی در سالن، با پرچم‌های سبز، سفید و قرمز و میلیون‌ها نفر در خانه، دوباره ایمان آوردند. ایمان به اینکه این تیم می‌تواند هر ناممکنی را ممکن کند.

والیبال ایران حالا با ۳ برد متوالی، یک قدم تا صعود به مرحله نهایی فاصله دارد. تیمی که حالا پیام روشنی برای قدرت‌های والیبال دنیا فرستاده: «دیگر نمی‌توانید ما را نادیده بگیرید». این تیم آمده تا ثابت کند نه یک تیم آسیایی، بلکه یک مدعی جهانی است.

پیروزی مقابل آرژانتین، شروعی دوباره بود؛ شعله‌ای تازه در قلب والیبالی که سال‌ها منتظر نسیم تازه بود و این شعله را کسی روشن کرد که بلد است چطور تیم را از خاکستر بلند کند: روبرتو پیاتزا، معمار جسارت.

ایران دوباره ایستاده؛ این بار با چشمانی باز، قلبی پر از امید و دست‌هایی آماده برای صعود به قله‌ها.

ایمان از نیمکت تا اوج

وقتی روبرتو پیاتزا روی نیمکت تیم ملی والیبال ایران نشست، شاید خودش هم نمی‌دانست قرار است در عرض چند هفته، اینقدر عمیق در روح و روان تیم نفوذ کند. او نه یک مربی صرف، بلکه معمار یک بازسازی روانی بزرگ بوده. مربی‌ای که حتی در مصاحبه‌ها، صادقانه از ضعف‌ها حرف می‌زند، از «درس گرفتن» نمی‌ترسد و از بازیکنانش قهرمانانی می‌سازد که خودشان هم باور نمی‌کردند چنین ظرفیتی درون‌شان پنهان است.

بعد از پیروزی ۳ بر یک مقابل آرژانتین که جزء قدرترین تیم‌های ملی والیبال دنیاست، پیاتزا در کنفرانس خبری ایستاد، با همان آرامش همیشگی اما لابه‌لای جمله‌هایش می‌شد شعله‌ای از صراحت و ایمان را حس کرد. او گفت: «آرژانتین به ما درس بزرگی داد. ما کمی دیر واکنش نشان دادیم و این یک هشدار برای آینده است». این جمله شاید در نگاه اول ساده به نظر برسد، ولی در دل خودش فلسفه مربیگری پیاتزا را فریاد می‌زند؛ پذیرش ضعف، اعتراف به اشتباه و تبدیل آن به فرصتی برای رشد.

همه چیز از ست چهارم شروع شد؛ جایی که آرژانتین ۵ امتیاز پیش بود و بسیاری از تیم‌ها، حتی بهترین‌ها، در آن لحظه فرو می‌پاشند. سالن بلگراد در آن لحظه یک سکوت عجیب داشت. توپ‌ها یکی پس از دیگری بر زمین ایران می‌نشست و نگاه‌ها پر از استیصال بود اما ناگهان اتفاقی افتاد: تعویض‌ها. این بار نه فقط یک جابه‌جایی فنی، بلکه یک حرکت روانی حساب‌شده. بازیکنان از روی نیمکت بلند شدند، مثل سربازانی که تازه فرمان حمله را شنیده‌اند.

پیاتزا در پاسخ به خبرنگاری که درباره این بازگشت معجزه‌آسا پرسید، گفت: «بازیکنان باور کردند برگشت به بازی امکان‌پذیر است». همین باور، تفاوت میان تیمی معمولی و تیمی قهرمان است. این همان چیزی بود که در آن لحظه حیاتی، قلب تیم را از یخ‌زدگی نجات داد. یک دفاع، یک توپ برگشتی، یک فریاد از ته دل؛ همه چیز عوض شد.

این تیم، به رهبری پیاتزا، حالا به جایی رسیده که حتی وقتی عقب است، تسلیم نمی‌شود. وقتی سالن ساکت است، صدای قلب بازیکنان را می‌شود شنید. این همان فرهنگ جدیدی است که پیاتزا ساخته: فرهنگ جنگیدن تا آخرین نفس، فرهنگ ایستادن مقابل هر موج، حتی اگر آن موج آرژانتین باشد.

پیاتزا مثل یک استاد شطرنج، حرکاتش را چند قدم جلوتر می‌بیند. او در همان کنفرانس مطبوعاتی بارها تاکید کرد باید مقابل تیم‌های سرعتی مثل آرژانتین، «یاد بگیریم» چطور بازی کنیم. این یعنی پذیرش مداوم یادگیری، یعنی هیچ وقت قانع نشدن. حتی در زمان پیروزی، او هنوز دنبال نقاط ضعف می‌گردد.

در والیبال، لحظه‌هایی هست که سرنوشت را عوض می‌کند؛ شاید یک سرویس، شاید یک دفاع، شاید فقط یک نگاه به چشم‌های مربی. در این بازی، آن لحظه درست زمانی بود که تیم ۵ امتیاز عقب بود اما پیاتزا با یک نگاه، با یک تعویض، با یک فریاد کوتاه، تیم را از لبه سقوط بالا کشید.

ایران حالا با ۳ برد متوالی، روحیه‌ای دارد که هیچ نموداری نمی‌تواند نشانش دهد. این تیم فقط برای کسب برد به میدان نمی‌رود؛ آمده تا داستان بنویسد. داستانی که هر امتیازش مثل جمله‌ای از یک رمان حماسی است.

روبرتو پیاتزا، با همه شجاعت و فروتنی‌اش، به ما یاد داد هیچ پیروزی آسانی وجود ندارد. هر برد، نتیجه هزار تصمیم، هزار ترس، هزار لحظه باور است. ایران، در بلگراد، نه فقط یک برد ورزشی، بلکه یک پیروزی روحی کسب کرد؛ بردی که از نیمکت آغاز شد و تا آخرین امتیاز ست چهارم ادامه یافت.

تیم ملی فوتسال ناشنوایان ایران با شکست برزیل قهرمان جهان شد

گلبانگ پیروزی

مهدی مرسلی

جمعه شب، در شهری آرام در ایتالیا، جایی که کمتر کسی انتظار خلق حماسه داشت، تیم ملی فوتسال ناشنوایان ایران کاری کرد که حتی پرهیاهوترین تیم‌های دنیا هم حسرتش را می‌کشند. مردانی که صدا را نمی‌شنوند اما صدای روح‌شان تا دورترین گوشه‌های جهان پیچید.

مونته سیلوانو؛ استادیومی که حالا برای همیشه نام ایران را به خاطر خواهد سپرد. تیم ملی فوتسال ناشنوایان ایران، بی‌سروصدا اما پرغرور، برزیل را ۲ بر صفر شکست داد و چهارمین جام قهرمانی جهان را به آغوش کشید. وقتی داور سوت پایان را زد، سکوت سالن زیر پای موجی از احساسات، شکست. این تیم، قهرمان شد اما نه فقط قهرمان یک مسابقه، بلکه قهرمان امید، قهرمان اراده، قهرمان باور.

شاگردان مهدی صانعی پیش از این هم ثابت کرده بودند برای قهرمانی نیازی به سروصدا نیست. رکورد خیره‌کننده ۷ برد پیاپی، آنها را با شایستگی به فینال رسانده بود. در آنجا هم نشان دادند قهرمان بودن یعنی پیروز شدن در جنگ‌های بزرگ و کوچک، یعنی ماندن تا آخرین نفس، یعنی نترسیدن از بزرگی برزیل.

این تیم، از همان شروع مسابقات نشان داد آمده تا یادآوری کند صدا فقط یک ابزار است، نه همه چیز. وقتی ایران در مرحله گروهی، مراکش را ۱۲-۱ و اروگوئه را ۹ بر صفر شکست داد، پیام روشنی به رقبایش داد: ما آمده‌ایم تا تاریخ بسازیم، نه فقط مسابقه بدهیم. انگلیس، ایتالیا و لهستان هم یکی پس از دیگری مغلوب شدند. کویت در یک چهارم نهایی، هیچ شانسی نداشت و نتیجه ۷ بر صفر یک کلاس درس بود. در نیمه‌نهایی، کرواسی تا لحظه آخر جنگید اما باز هم ایران ایستاد، با همان سکوت سنگین و ایمان قوی.

شاید برای خیلی‌ها عجیب باشد اما ناشنوایان ایران دقیقا همان جا که دیگران به زانو درمی‌آیند، تازه شروع به برخاستن می‌کنند. آنها بدون اینکه صدای تشویق‌ها را بشنوند، در هر حرکت، ضربان قلب یک ملت را حس می‌کنند.

این چهارمین قهرمانی ایران در ۵ دوره این رقابت‌هاست؛ افتخاری که از سال ۲۰۱۱ در سوئد آغاز شد، در ۲۰۱۵ تایلند و ۲۰۲۲ برزیل ادامه یافت و حالا در ۲۰۲۵، در خاک ایتالیا به اوج رسید. تنها غیبت این تیم، سال ۲۰۱۹ بود، جایی که جهان بدون حضور شیران خاموش ایرانی، نفس کشید اما حالا دوباره آمده‌اند، مقتدر و بی‌رحم، تا ثابت کنند نام ایران در این رشته مترادف با قهرمانی است.

این قهرمانی، فقط یک مدال یا یک جام نیست. یک پیام است، پیامی که می‌گوید محدودیت‌ها فقط در ذهن آدم‌هاست. پیامی که به همه می‌فهماند افتخار و جنگندگی فراتر از صداها و شعارهاست.

مهدی صانعی، معمار این موفقیت، تیمی ساخت که فلسفه‌اش سکوت اما روحش پر از فریاد بود. این بازیکنان، هر کدام یک داستان مستقل از شجاعت و ایستادگی‌اند. برای‌شان مهم نیست چند هزار نفر تشویق‌شان می‌کنند یا اصلا کسی صدای‌شان را می‌شنود یا نه. مهم این است که تا آخرین لحظه، باور دارند پیروز می‌شوند.

اکنون ایران، «قهرمان بدون شکست» جهان آماده است تا باز هم درخشش خود را تکرار کند. تیمی که از دل خاموشی برخاست و به بلندترین قله‌ها رسید. قهرمانانی که به ما یاد دادند صدای قلب، رساتر از هر فریادی است.

ایران ایستاده، با ۴ جام قهرمانی در ویترین افتخاراتش، لبخندی آرام بر لب و دلی پر از امید. اینجا جایی است که شکوه در سکوت متولد می‌شود؛ جایی که یک تیم بی‌صدا، صدای تمام یک ملت شد.

دروغ بزرگ صهیونیست‌ها؛ زمین ورزش هم زیر تیغ موشک‌ها رفت

زمین هندبال مدرک جنایت

در میانه شبی که تهران لرزید و صدای انفجار، ستون‌های شهر را به لرزه انداخت، قلب ورزش هم تیر خورد. حمله ناجوانمردانه به پایتخت، فقط یک هجوم نظامی نبود؛ زخمی بود بر پیشانی ورزش ما. در این میان، فدراسیون هندبال شاید کمترین توقع را داشت که یک‌شبه از خانه خودش بیرون رانده شود.

ساختمان فدراسیون هندبال، همان ساختمان جمع‌وجور ضلع غربی مجموعه انقلاب، از نخستین جاهایی بود که آماج موج انفجار قرار گرفت. شیشه‌ها شکست، درها افتاد، دیوارها لرزید و خوابگاه‌هایی که به‌تازگی با خون دل و بودجه اندک بازسازی شده بود، فروریخت. موج انفجار، حتی رئیس فدراسیون و کارکنان حاضر را از نظر روانی و جسمی تحت فشار گذاشت. هیچ تلفاتی نداشت؟ نه! اما بگذارید دقیق‌تر بگوییم: هیچ تلفاتی به آمار رسمی اضافه نشد اما هر شیشه‌ای که شکست، بخشی از روح این ورزش هم خرد شد.

شاید عجیب باشد اما همان شب، همان لحظه‌ای که کارکنان با دست‌های خالی و قلب‌های لرزان از زیر آوار شیشه‌ها بیرون آمدند، نخستین جرقه امید زده شد. کسی از آنها فرار نکرد. هیچ کس تسلیم نشد. هنوز موج انفجار تمام نشده بود که همه، بی‌هیاهو، شروع به جمع کردن شیشه‌ها، سر پا کردن میزها و آماده کردن سالن‌ها کردند.

بزودی این ساختمان دوباره زنده می‌شود، وقتی کارمندان از در شمالی وارد می‌شوند، احتمالا نخستین چیزی که می‌بینند، رد تلاش است؛ ردپاهایی که نشان می‌دهد حتی زیر هجوم موشک هم می‌شود به کار برگشت، به زندگی برگشت، به ورزش برگشت. بی‌بهانه، بدون ترس و وادادگی و نشان دادن ضعف.

این شاید همان روحیه هندبالی است. ورزشی که در زمین، به جنگ بی‌امان نیاز دارد. باید زمین بخوری، بایستی، باز زمین بخوری و دوباره برخیزی. حالا همین فلسفه، از سالن مسابقه بیرون آمده و به ساختمان فدراسیون رسیده.

خرابی‌ها زیاد است. سالن، خوابگاه‌ها و حتی دفتر رئیس فدراسیون، همه آسیب دیده‌اند. هزینه‌ها سرسام‌آور است و قطعا بدون کمک وزارت ورزش و کمیته ملی المپیک، برگشت به شرایط عادی ممکن نیست اما هندبال نشان داد چیزی قوی‌تر از بتن و شیشه دارد: غیرت و ایستادگی.

در کنار هندبال، ساختمان‌های فدراسیون فوتبال و کمیته ملی المپیک هم خسارت‌هایی دیده‌اند اما هیچ کدام مثل هندبال، در خط مقدم موج انفجار نبودند. هندبال، قربانی اصلی جنگی شد که هیچ نسبتی با ورزش ندارد. تصویری شفاف و بی‌رحمانه از اینکه ادعای حمله صرفاً به اماکن نظامی، یک دروغ بزرگ و بی‌شرمانه است. موج انفجار فرقی نمی‌گذارد؛ رویای قهرمانان را هم می‌بلعد.

اما همین جا، وسط این ویرانی، یک چیز زنده است: امید! همان امیدی که هر گل در هندبال با آن به ثمر می‌رسد. هر دفاع، هر ضدحمله، هر ضربه محکم به دروازه حریف، یادآور این است که زندگی، یک بازی است با فقط یک اصل: «تا لحظه آخر بجنگ».

حالا ساختمان فدراسیون هندبال، با همه ترک‌ها و پنجره‌های شکسته‌اش، به نمادی از مقاومت تبدیل شده است. فردا، وقتی دوباره کارمندان به اتاق‌های‌شان برگردند، وقتی سالن‌های خاک‌گرفته را جارو بزنند، وقتی شیشه‌های جدید سفارش بدهند، همه می‌دانند اینجا، چیزی بیش از یک اداره ساده بازسازی می‌شود: روح یک ملت.

هندبال تسلیم نشد و شاید، همین کافی باشد که دوباره برخیزد، دوباره گل بزند، دوباره افتخار بیافریند. حتی اگر صدای موشک‌ها از آسمان بیاید، هندبال باز هم از زمین بلند خواهد شد.

عکس‌ها را هم به جهان مخابره می‌کنیم تا دروغ صهیونیست‌ها افشا شود. هم غیرنظامی زدند، هم کودک و هم به زمین ورزش رحم نکردند.

تصاویر تعرض به اماکن ورزشی ایران، پیوست شهادت تاریخ خواهد شد تا بعدا کسی ادعا نکند نقطه‌زنی کردند و بس! البته اگر منظورشان از نقطه، ترور غیرنظامیان و کودک‌کشی باشد، درست می‌گویند.